

ادعوا الى الله على بصيرة
انا ومن اتبعني (بوست)

محو الیهودوم

تألیف

مرحوم علامہ تھیر و مصلح کبیر آیة اللہ

شریعت سنگھ جی

اردیہشت ۱۳۶۳

شرکت پانچاندان

Ketabton.com

فهرست مندرجات

صفحه	موضوع
۴	مقدمه
۴	استدلال آیات قرآنی بر مرگ تمام انبیاء و رسل علیهم السلام
۱۱	ادله خاصه بر موت خضر و الیاس
۱۳	ادله عقلی بر موت خضر و الیاس
۱۵	آیات داله بر موت عیسی از کتاب حکیم
۱۶	توفی در قرآن
۱۸	توفی در حدیث
۱۹	توفی در لغت
۲۰	رفع در قرآن
۲۰	رفع در حدیث
۲۱	رفع در لغت
۲۲	نتیجه
۲۲	اختلاف مفسرین
۳۱	واز آیات داله بر موت عیسی
۳۴	واز آیات داله بر وفات مسیح
۳۶	واز آیات داله بر وفات مسیح
۳۷	بطلان استدلال به آیات بر حیات مسیح
۴۰	از آیات مستدله بر حیات مسیح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى اللَّهُ خَيْرُ مَا يُشْرِكُونَ إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَآمَنَّا بِهِمْ مِنْ دِينِهِمْ الْهُدَى إِنْ أَلَّ اللَّهُ وَتَلَايَكْتَهُ يُصَلِّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

یکی از خرافات و مروجاتی که بقرآن مجید نسبت داده شده و جزو عقاید مسلمانان گردیده است همانا اعتقاد بحیوة خضر و الیاس و عیسی است این عقیده یادگاری از اهل کتاب یهود و نصاری می باشد و بواسطه عدم تدبیر مسلمانان در کتاب خدا چنان این اعتقاد شایع شده است که از مسلمات اسلام گردیده و توده جاهل تصور میکنند که این مطلب از ضروریات دین و منکر آن کافر بشریعت سید المرسلین است و عجب تر آنکه خیال میکنند که قرآن کریم هم حیات آنرا متعرض می باشد و حال آنکه اگر دقت کنند می یابند که قرآن بر ضد آن سخن رانده و باینرا همین محکم نفی اینستفانه و انکار شدید نسبت باینتموهومات را کرده است و ما در اینجا آنچه کتاب خدا و سنت ختمی مرتبت راجع بمردن انبیاء خصوصاً خضر و الیاس و عیسی متذکر شده بیان خواهیم کرد.

اگر گفته شود با وجود غلبهٔ جهل و نادانی بر مردم و عداوت و دشمنی که مدعیان باطل نسبت بتو دارند چرا خود را مبتلای بغوغای جهال و نفرت اهل بدعت و ضلال میکنی و چه داعی بر بیان این حقیقت داری؟

جواب میگویم قصد بدوی من حفظ قرآن از حملهٔ خرافات و اباطیل است چون قرآن کتاب عقلی و علمی است و باید در جمیع ادوار زندگانی بشر هادی و راهنما باشد این قسم افتراها بقرآن آنرا از قیمت و منزلت می‌اندازد و علما و دانشمندان بشر از هدایت قرآن دور میشوند؛ اگر انتساب این قسم خرافات از قرآن قطع شود دیگر قرآن نزد عقلا موهوم نخواهد بود چنانکه می‌بینیم بسیاری از فرقه‌های مسلمین هر موهومی را نسبت بقرآن میدهند و هر مذهبی بدعت و ضلالت خود را از قرآن استدلال میکنند و هر گروهی برای آراء و عقائد فاسدهٔ خود از قرآن چیزی را مدرك قرار میدهد بالاخره گروه‌های متضاد همه دم از قرآن میزنند مگر قرآن مجمع متناقضات یا سرچشمهٔ موهومات و منبع خرافات است؟! افسوس! که بواسطهٔ این انتسابات موهوم و خرافی حقیقت قرآن از دست مسلمانان رفت و اسلام العویة عقلای جهان گردید و از اینجهت طلباً لمرضات الله باین کار اقدام کرده و از ملامت ملامت‌کننده نترسیم.

أَجْدُ الْعِلْمَاءِ فِي هَوَاكِ لَدَيْدَةٌ حُبًّا يَذْكُرُكَ فَلْيَلْمِنِي اللَّهُمَّ

دیگر آنکه اعتقاد بحیوة عیسی که در میان مسلمانان شایع شده است و بدون دلیلی از کتاب و سنت بآن معتقد گردیده‌اند، يك راه مجادله‌ای برای ارباب کتیبسه بر ضد مسلمانان باز کرده است چنانکه کتابی از کتیبسه دیدم که در آن اثبات اشرفیت عیسی را بر ختمی مرتبت نموده بود باین بیان:

اولاً بنا بر اعتقاد شما مسلمانان عیسی زنده و در آسمانست و مسلماً محمد ص
وفات کرد و در مدینه دفن گردید. و ثانیاً مسیح بی پدر خلق شد و از نطفه
نجس نبوده است. و ثالثاً مسیح زن نگرفت اما محمد ص بر هر زنی که
نظرش می افتاد و میل میکرد بر شوهرش حرام میگردد.

البته این نحو مغالطه اگر چه ضحای مسلمانان را نصرانی نمیکند
اما ایمانشانرا متزلزل میگردد.

و نیز اعتقاد بحیوة عیسی در آسمان و خضر و الیاس در زمین سبب
پیدایش معبودهائی و بتهائی در مقابل حق متعال گردید چنانکه نصاری
از عیسی حاجات میخواهند و برای او نذر و قربانی میکنند و بسیاری از
مسلمین از خضر و الیاس مدد می جویند و در شاداید متوجه باینست
میگرداند و کنیسه يك بت وستی کاملی تشکیل میدهد.

پس باید این بتها را شکست تا مردم متوجه بخدای جهان شوند
از خداوند معمال خواهند که بتوانم این مطلب را بطور واضح برای
برادران مسلمان بیان کنم. **إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا
تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.**

شریعت سنگدلی

مقدمه

ما در اینجا نمی‌خواهیم بگوئیم که ممنوع و محال است بشری عمر طولانی کند و خداوند قادر نیست که انسان را مدت مدیدی عمر دهد می‌خواهیم بیان کنیم که از کتاب خدا و سنت رسول اکرم بر حیات عیسی و خضر و الیاس دلیلی نداشته بلکه دلائلی که اثبات مرگ آنان را میکند در دست داریم.

استدلال به آیات قرآنی بر مرگ تمام

انبیاء و رسل علیهم السلام

آیه اول: خداوند میفرماید ۳-۱۲۸ وَاَمَّا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ

خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاَنْ مَاتَ اَوْ قُبِلَ اِنْقَلَبْتُمْ عَلٰی اَعْتَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰی عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئًا وَّ سَيَجْزِي اللهُ الشَّاكِرِيْنَ

در تفسیر مظهری میگوید: قد خلت ای مضت و مآتت من قبله الرسل فسیموت هو ایضاً یعنی گذشت و مرد پیش از او رسل و محمد هم هم میمیرد. تفسیر ابی السعود جلد سوم صفحه ۸۵ بهین تقریب تفسیر کرده است. تفسیر بیضاوی میگوید: فسیخلوا کما خلوا من قبل. یعنی: و نیست محمد مگر رسولی که پیش از آن رسلی گذشتند و مردند آیا اگر این پیغمبر میمیرد یا کشته شود باز میگردید بر اعدایان یعنی کافر و مرتد میشوید پس هر کس بحال سابقش که کفر و شرک است برگردد پس هرگز زبان فرساند بدان برگشتن خدای را چیزی و زود باشد خداوند شکر کنندگان را جزا مرحمت فرماید.

این آیه مبارکه در جنگ احد نازل شد و در آن موت سید انبیارا بطریق استقراء ثابت میکند یعنی چنانکه رسل پیش از پیغمبر مردند و هیچیک باقی نماندند همچنین محمد ص که یکی از رسل است نخواهد ماند .
و باین آیه ابو بکر استدلال کرد روزیکه رسول خدا وفات نمود و مردم در موت رسول اختلاف کردند عمر گفت پیغمبر حقیقه نمرده است بلکه بر میگردد و دماغ و دست و پای منافقین را میبرد ابابکر سخن عمر را شدیداً انکار کرد و حمله سختی ب عمر نمود و اکتفا باین نکرد و باجمعی از اصحاب رسول بمسجد رفت و بمنبر شد و هر کس از اصحاب رسول را که در آنجا بود جمع نمود ثنای خدا و رسول را بجای آورد بعد گفت :

أَعْلَمُوا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ تُوَفِّيَ فَمَنْ كَانَ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدَمَاتٌ وَمَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فَإِنَّهُ حَيٌّ لَا يَمُوتُ ثُمَّ قَرَأَ وَ مَا مُحَمَّدُ إِلَّا رَسُولٌ . یعنی ای مردم بدانید اینکه رسول خدا وفات کرد هر کس محمد را پرستش میکند محمد مرد و هر کس خدای محمد را عبادت میکند او زنده است بعد این آیه مبارکه را قرائت نمود .

ابو بکر موت رسول خدا را بمردن انبیای سابق استدلال کرد باین طریق که پیغمبران مردند و محمد هم مثل سایر پیغمبران وفات کرد . هنگامیکه این استدلال را اصحاب شنیدند بهیچوجه رد نکردند و نگفتند ای ابو بکر تو در استدلال خطا کردی یا استدالات ناقص است پس اگر اصحاب معتقد بحیات خضر و الیاس و عیسی بودند و این مطلب از مسلمات عقیده مسلمین بود ، میگفتند چگونه تو استدلال باین آیه میکنی مگر نمیدانی عیسی و خضر و الیاس زنده اند چه حرجی دارد که پیغمبر ما هم زنده باشد و برگردد چنانکه عمر گفته است و لکن قول ابو بکر را

رَد نکرند بلکه ساکت شدند و قولش را قبول کردند و گفتند: **أَنَا لِلَّهِ**
وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و نظر کردند بانبیای سلف دیدند همه مرده و
هیچیک خالد نبوده‌اند پس اطمینان بوفات حضرت رسول کردند .

این آیه اشاره است بکبرای شکل اول از منطق باین طریق :
مسیح و خضر و الیاس رسولانی بودند پیش از محمد، و هر رسولی پیش از
محمد مرده است پس مسیح و خضر و الیاس مرده‌اند و شکل هم مشتمل بر
شروط آن است از ایجاب صغری و کلیه کبری .

آیه دوم : ۲۱، ۲۰ و ۱۹ و ما أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي
إِلَيْهِمْ فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ
یعنی و نفرستادیم پیش از تو پیغمبرانی مگر اینکه مردانی بودند
که وحی فرستادیم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبود و همه بشر
بودند پس این سخن را که انبیا بشر بودند اگر نمیدانید از اهل کتاب
پرسید و قرار ندادیم پیغمبرانی را که پیش از تو بودند جسدی که غذا
نخورند و لکن قرار دادیم مثل تو ای محمدص که طعام میخورند و خالد و
جاویدان نبودند .

فرق است میان جسم و جسد ؛ جسم تن را میگویند که روح با او باشد
خواه روح نباتی یا حیوانی یا انسانی و مسلمانانی که روح با اوست تنمیه
و تولید مثل میکند و چون بدل ما يتحلل میخورد محتاج بتغذیه است
و شاهد بر اینکه جسم بمعنی تن است آیه مبارکه ۲، ۲۴۷ و زاده
بَسَطَةَ فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ یعنی خداوند فزونی داد طالوت را در دانش

و در تن چنانکه گویند طالوت مردی خوش سیما ورشید بود پس در این آیه مبارکه جسم بمعنی تن است .

و نیز آیه مبارکه ۵۰۶۳ و إِذَا رَأَيْتَهُمْ تَعَجَّبَكِ أَجْسَامُهُمْ

و چون بینی منافقان را بشکفت آرد ترا بدنهای ایشان از حیث رشادت و زیبایی . پس جسم در اصطلاح قرآن و لغت بمعنی بدنست و جسم بمعنی جوهر یکه دارای سه بعد باشد اصطلاح فلسفی است و در قرن دوم بعد از ورود فلسفه در اسلام وضع شده است .

اما جسد لغویتن میگویند **الْجَسَدُ كُلُّ تَحَاقٍ لَا يَأْكُلُ وَلَا**

يَشْرَبُ یعنی هر مخلوقیکه نخورد و نیاشامد و زعفران و عصاره و خون را جسد میگویند و تن بیروح جسد است خواه روح در آن بوده و خارج شده است مانند جسد درخت خشک شده و جسد حیوان و انسان مرده و یا در اصل روح در آن حلول نکرده باشد ۱۴۷۰۷ و **أَتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خَلْقِهِمْ عَجَلًا حَسَدًا لَهُ نُحُورٌ أَلَمَ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا** .

یعنی و گرفتند و ساختند قوم موسی بعد از رفتن او بکوه طور از پیرایهها و آلات زینتشان که از قبطیان گرفته بودند گوساله‌ای را که تن بیروح بود و آوازی داشت مثل آواز گاو ؛ آیا نمی بینند که گوساله با ایشان سخن نمیگوید و راهبرای ایشان نمی‌نماید .

از این آیه مبارکه معلوم می‌شود که جسد گوساله را از زینتهائی که از طلا و نقره بود ساختند پس این گوساله جسد بود و نه جسم .

۳۴، ۳۸ : وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَيَّ كُرْسِيَهُ جَسَدًا نَمَّ

آناب یعنی و بتحقیق آزمودیم و در فتنه افکندیم سلیمان را و بر انداختیم بر تخت او جسدی را پس باز گشت بخدای عزوجل از رسول اکرم روایت شده است که فرمود سلیمان گفت من صد زنت را طواف میکنم تا هر زنی پسری بزاید و در راه خدا مقاتله کند پس از آن طواف کرد و یکی از آن زنان آبتن شد و زائید و پسری آورد ناقص الخلقه و بر کرسی سلیمان انداخت . رسول اکرم میفرماید اگر انشاء الله میگفت مبتلا بچنین طفل ناقص نمیکردید پس باز گشت بخدای عالیمان نمود . بعضی گفتند که خداوند او را مبتلا بمرضی نمود که گویا جسد بیرو حی شده و بهیچ وجه قابل حرکت بنمود .

بعضی دیگر گفتند سلیمان پسری داشت و فجأة مرد و جسد بیرو حی بر کرسی سلیمان افتاد از این آیه معلوم شد که جسد جنمی است بیروح و بیحرکت .

خالد : خلود بمعنی مکث طویل است و در لغت بمعنی الا آخره نیامده است چنانکه راغب در مفردات میگوید : هر چه دیر فاسد شود عرب آنرا مَّصْف بخلود میکند مثل اثنافی که بمعنی دیگدان (اجاز) است عرب آنرا خوالد مینامد چون مکث طویل میکند و دیر خراب میشود و اصل معنی مخلد باقی بودن چیزی است مدت زیادی و از این قبیل است میگویند رجل مخلد برای کسیکه دیر پیر شود . دابة مخلد و آن حیوانیست که تنیانش باقی باشد تا اینکه رباعیه اش در آید . از این بیانات معلوم شد که خلود در لغت عرب بمعنی تأبید نیامده است . پس در این آیه بیان میکند عدم خلود و مکث طولانی احدی

از انبیا را و معنی آیه چنین است: ما قرار ندادیم انبیا را جسد که محتاج بتغذیه نباشند مثل سنگ و آهن و امثال آن، تا مکث طویل کنند؛ بلکه جسم بودند و هر جسمی محتاج بتغذیه و تحصیل بدل مایه تحلل است. و هر جسمی، سنت الهی بر این قرار گرفته که مکث طولانی نکند پس بنابراین انبیا مکث طولانی نخواهند کرد و عمر انبیا از عمر طبیعی تجاوز نخواهد نمود.

اگر گفته شود: در قرآن عمر نوح را هزار سال معین میکنند آیا هزار سال مکث طویل نیست؟

جواب میگویم: میشود گفت در عصر نوح عمر طبیعی هزار سال بوده است چنانکه در کلمات بعضی از محققین دیدم که ثابت کرده بود پیش از طوفان نوح معدل عمر بشر هزار سال بود و بعد از آن معدل عمر تنزل کرد و عمر طبیعی کم گردید و این از زمانست که بشر شروع بگوشش خواری نمود و میگوید قبل از طوفان، بشر علف خوار بوده است و الله اعلم بالتواب.

و نایباً قرآن ثابت میکند که اصل اول این است که بشری در دنیا مکث طولانی نمیکند و خلود ندارد و بنص آیه فوق انبیا هم از این اصل خارج نیستند اگر چه میشود از این اصل بعضی از افراد خارج باشند مثل نوح نجی الله بنص قرآن.

و بعضی گفته اند سال در عصر نوح نوازده ماه نبود بلکه هر سالی یک ماه قمری بود چون رسد کواکب و حساب سال، و تعیین عفته را صابین نمودند و پیش از طوفان بشر آشنا بسال و منازل آفتاب نبوده و سال را یک ماه میگرفتند چون تعیین سال پس از پیدایش علم فلک است و الله اعلم.

آیه سوم ۲۱ ، ۳۶ و ۳۷ : **وَمَا جَعَلْنَا لِإِبْرَهِيمَ مِنْ قَبْلِكَ الْخَلْدَ
أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ.**

**كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلَّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَ
إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ.**

در شان نزول این آیه مقاتل میگوید : چون جمعی از مردم گفتند پیغمبر نخواهد مرد در جواب سخن آنان این آیه نازل گردید .
و بعضی دیگر گفتند چون رسول اکرم خاتم پیغمبر است نخواهد مرد زیرا اگر بمیرد شرعش تغییر میکند و خداوند تبارک و تعالی باین آیه آگاه فرمود مرد مرا که حال پیغمبر مثل حال سایر انبیا است ، چنانکه هر پیغمبری پیش از پیغمبر وفات فرمود و خلود نداشت و مکث طویل همچنین پیغمبر آخر الزمان هم میمیرد .

در تفسیر روح البیان میگوید : ما قرار ندادیم از برای فردی از افراد انسان ؛ پیش از تو ؛ ای محمد ص دوام و بقاء در دنیا را . یعنی از سنن ما نیست اینکه آدمی را مخلد در دنیا کنیم اگر چه بر تخلید قادر هستیم .

در تفسیر ابن کثیر میگوید : پیش از تو ای پیغمبر کسی مخلد در دنیا نیست بلکه **كُلٌّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ
وَ الْإِكْرَامِ.**

بنابر بیانی که در آیه سابق شده که خلد بمعنی مکث طویلست ، این آیه مبارکه نص صریحست بر اینکه احدی از بشر ، پیش از پیغمبر مکث طویل در دنیا نکرده است و پیغمبر اینکه میگویند پیش از پیغمبر بودند آنکه

و اکنون زنده هستند، این آیه نفی حیات آنان را میکند.
معنی آیه: قرار ندادیم بشری را پیش از تو خالد؛ آیا پس از آنکه
تو مردی، ای پیغمبر که اشرف انبیاء هستی کسان پیش از تو خالد باشند؟
یعنی خالد نیستند.

این آیه اشاره بکبرای شکل اول است باین طریق: مسیح و خضر
و الیاس پیغمبرانند و هیچ پیغمبری پیش از تو مغلّد نیست، نتیجه میدهد:
مسیح و خضر و الیاس مغلّد نیستید.

عجب این است که طرفداران حیات پیغمبران پیش از پیغمبر
آخر الزمان، بشناعت قولشان متوجه نیستند که محمد مصطفی صم خاتم
پیغمبرانست بنص قرآن و ضرورت شرع اسلام و دلیل عقل که محلّ
ذکرش این رساله نیست، چگونه میگویند که عیسی و خضر و الیاس
پیغمبرند و زنده هستند و حال آنکه حکم بحیات ثلثه بعد از پیغمبر آخر
الزمان منافات با ختم نبوت دارد مگر اینکه بگویند اینان از پیغمبری
معزول شده و از امت خیر المرسلین هستند.

در اینصورت میخواهیم ببینیم که فعلاً که عیسی زنده است بانجیل
عدل میکند یا تابع قرآنست؟ و همچنین خضر و الیاس فعلاً پیغمبرند یا
امت پیغمبر آخر الزمان؟ و پس از امت بودن مجتهدند یا مقلّد؟
ملاحظه کنید واقماً اگر درست دقت کنیم، می بینیم که اعتقاد
بحیوة عیسی و خضر و الیاس با داشتن مرتبه نبوت مخالف با قرآن
و ضروری دین است.

ادله خاصه بر هوت خضر و الیاس

ابن جوزی و صاحب کتاب «اصابه در احوال صحابه» از حضرت

علی بن موسی الرضا سلام الله علیه روایت میکنند که خضر مرده است .
 و از بخاری صاحب صحیح سؤال شد که آیا خضر و الیاس زنده هستند ؟
 جواب داد که چگونه زنده اند و حال آنکه پیغمبر پیش از وفاتش فرمود :
 لَا يَبْقَى عَلَى رَأْسِ الْمَاءِ مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ
 تا صد سال دیگر هیچیک از مردمانیکه امروز روی زمین وجود دارند
 باقی نخواهد ماند .

شیخ الاسلام ابن تیمیّه میگوید : اگر خضر زنده بود باید بیاید خدمت
 نبی اکرم و جهاد با کفار کند و دین را از پیغمبر بیاموزد و حال اینکه
 پیغمبر روز بدر فرمود : **اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكُ هَذِهِ الْعَصَابَةَ لَا تُعْبَدُ
 فِي الْأَرْضِ** یعنی : خدای من ! اگر این جمیعت را هلاک کنی دیگر
 کسی نخواهد بود که ترا پرستش کند و عدد اصحاب بدر میشود و سیزده
 تن معروف بودند بنام و نشان و خضر و الیاس نبودند .

و در کتاب بحر از شرف الدین ابی عبدالله محمد بن ابی الفضل مرسی
 نقل میکنند که او قائل بموت خضر است . و از کسانی که قائل بموت خضر
 و الیاس هستند ، قاضی ابویعلی میباشد ؛ میگوید : چگونه خضر و الیاس
 زنده اند و حال آنکه با رسول خدا نه نماز جمعه خواندند و نه جماعت و نه
 جهاد کردند باینکه پیغمبر فرمود :

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كُنَّ مَوْسَى حَيًّا مَا وَسِعَتْهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعُونِي

یعنی : قسم بآنکسیکه جان من در دست اوست اگر موسی زنده می بود
 چاره ای جز متابعت من نداشت و خداوند ، میفرماید :

۷۵ ، ۳ **وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ**

حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ
 قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ يَا صِرِي قَالُوا أَأَقْرَرْنَا قَالَ
 فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ .

بمعنی : و هنگامیکه گرفت خدا پیمان پیغمبران را ، چون آمد شما
 را از کتاب و حکمت ، پس آمد شما را رسولی تصدیق کننده بر آنچه با
 شما است ، تابگروند بآن و تایاری کنند او را : گفت خدای من اینی را آیا
 اقرار کردید و گرفتید بر آن شما پیمان مرا ؟ گفتند اقرار کردیم . گفت
 پس گواه باشید من با شما از گواهانم .

و شیخ صدر الدین قونوی در کتاب تبصرة المبتدی و تذكرة المنتهى
 میگوید : « وجود خضر در عالم مثال است » و عبدالرزاق کاشی میگوید که :
 « خضر عبارت از بسط و الیاس از قبض است » .

و بعضی از صوفیه میگویند که : خضر مقامی از مقامات نفس است که
 بعضی از صالحین با آن مقام وارد میشوند .

ادله عقلی بر موت خضر و الیاس

۱- اگر خضر و الیاس بیش از نوح بودند باید با نوح سوار کشتی شوند
 و کسی نقل نکرده است !

۲- اتفاق دارند علما بر اینکه نوح هنگامیکه از کشتی خارج شد
 هر کس با او بود مرد و غیر از زنان نوح کسی باقی نماند و دلیل بر این مطلب ،
 آیه مبارکه ۷۶۳۷ وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ . یعنی فرزندان نوح را
 اقی گذاردیم .

۳- اگر صحیح بود که بشری از زمان آدم تا قرب خراب دنیا باقی

باشد، این یکی از بزرگترین آیات ربوبی و عجایب خلقت بود و باید مسلماً خبر آن در قرآن مجید در چندین موضع ذکر شود و خداوند تبارک و تعالی نوح را که هزار سال عمر داد در قرآن ذکر فرمود چگونه يك چنین کسی را که هزاران سال عمر نمود ذکر نفرموده است؟

۴ - قول بر حیات خضر و الیاس قول بر خداست بغیر علم، پس قول بحیات خضر و الیاس بنص قرآن حرام است. اما حرمت قول بخداوند بغیر علم از واضحات است و قول بحیات خضر و الیاس اگر ثابت بود، باید مدرکش قرآن یا سنت یا اجماع امت باشد این قرآن خداست اسمی از خضر نیست تا زندگانش باشد و از الیاس اسم هست اما ذکر از حیاتش نیست و در سنت رسول يك خبر صحیح در این موضوع یافت نمیشود و اما اجماع چنانکه دیدی بزرگان امت خیر المرسلین قائل به مرگ، هر دو اند.

۵ - منتهی چیزی که مثبتین خضر و الیاس بآن تمسک میکنند، حکایاتیست که نقل میکنند فلانی گفت من خضر را دیدم، دیگری گفت الیاس چنین بمن گفت! آیا خضر و الیاس علامتی دارند که بدان شناخته شوند؟ اگر کسی بگوید من خضر یا الیاسم، آیا ممکن است بصرف اینسکه بگوید من فلانم تصدیق کرد؟ آیا ممکن نیست که شیادی باشد یا خیال کرده باشد؟!

چشم باز و گوش باز و اینعمی حیرتم از چشم بندی خدا؟

۶ - خضر از مصاحبت موسی کلیم دوری جست و گفت: هَذَا فِرَاقُ

بَيْنِي وَ بَيْنِكَ چگونه راضی شد مفارقت موسی کلیم را و مصاحبت نمود

مردمیرا که صاحب آفات نمی شود مگر شیطان رجیم؟! سُبْحَانَكَ!
هَذَا بَهْتَانٌ عَظِيمٌ.

۷ - اجماع ائمت است اگر کسی بگوید من خضر یا الیاسم و از پیغمبر
حدیث را شنیدم میگویند باید باین حرف اعتنا نکرد، و قول چنین
شخصی مدرک در دین نخواهد بود.

۸ - اگر خضر و الیاس زنده اند مسلماً تکلیف ایشان ارشاد جاهل است،
آیا این عمل افضل میباشد یا در بیابانها و دریاها با وحشها و درنده ها
و ماعیها زندگی کنی؟ اما هَذَا إِلَّا حُمُقٌ وَ ضَلَالٌ.

آیات داله بر موت عیسی از کتاب حکیم

آیه اول اِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتَوَفِّيكَ وَ رَافِعْكَ إِلَيَّ وَ
مُطَهِّرْكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلِ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ قَوْمَ الَّذِينَ
كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ نزاع میان کسانی که قایل بموت حضرت عیسی
هستند مثل صدوق علیه الرحمه در کتاب اعتقادات و کسانی که قایل
بجیوة اند در معنی تَوَفَّى وَ رَفَعَ است.

قائلین بموت میگویند توفی بمعنی قبض روح و اساته است و رفع
بمعنی رفع منزلت است: و قائلین بجیوة عیسی میگویند توفی بمعنی
قبض جسم و روح از زمین است و رفع رفع جسم و روح بآسمان میباشد.
در سابق بیان کردیم که باید تفسیر آیات قرآن را اولاً از خود قرآن
اخذ نمود و اگر در قرآن نباشد باید مراجعه بسنت بشود.

وما در اینجا اولاً بآیات قرآن ثابت میکنیم که توفی بمعنی میراندن

و رفع بمعنی رفع منزلت است و ثانیاً از راه حدیث اثبات این مدعی را
میکنیم و ثالثاً نص لغویین را شاهد بر آن قرار میدهم.

توفی در قرآن

خداوند تبارک و تعالی لفظ توفی را در مواضع متعدده قرآن بمعنی
میراندن استعمال کرده است.

۱- وَالَّذِينَ يَتُوفَوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذُرُونَ أَزْوَاجًا بِعَنَى كَسَائِكَه
میریند و وامیکذارند جفتهایشانرا.

۲- وَ تَوْفَاتُ مَعَ الْأَبْرَارِ بِعَنَى مَارَا بَانِیْکُوکاران بمیران.

۳- حَتَّىٰ يَتُوفِّيَهُنَّ الْمَوْتُ بِعَنَى تَا آنکه آنان را مرگ در رسد.

۴- إِنْ الذِّیْنَ تَوْفِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَنَاکِکِه میمیرانند ایشان را

فرشتگان.

۵- هُوَ الذِّیْ یَتُوفَاکُمْ بِاللَّیْلِ وَ یَعْلَمُ مَا جُرْخِمْ بِالنَّهَارِ

آن خدائیکه شمارا شب میمیراند و میداند آنچه بد و خوب از شما در
روز صادر شده.

۶- حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدُکُمُ الْمَوْتُ تَوْفَّئُهُ رُسُلُنَا أَنَاکِکِه هرگاه

بباید یکی از شما را مرگ میمیراند آنرا فرستادگان ما.

۷- حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا یَتُوفَوْنَهُمْ تَا آنکه چون آمدند

ایشانرا فرستادگان ما تا بمیرانیم ایشانرا.

۸- وَ تَوْفَاتُ مَسْلِیْنِ مَارَا مُسلمان بمیران.

۹- وَآمَّا نُرِيدُكَ بِعَظْمِ الْيَدِ الَّتِي نَمُدُّهُمْ أَوْ نَتَوَفِّيكَ وَآكَرْبَمَائِمِ
ترا بعض از آنچه ایشانرا وعده دادیم یا بمیرانیم تو را .

۱۰- تَوَفِّيَ مُسْلِمًا وَالْحَقِيقِي بِالصَّالِحِينَ مِنْ مُسْلِمَانِ بَمِيرَانِ وَ
ملحق بصالحین فرما .

۱۱- الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ أَنَا نَكُ
میسیراند ایشانرا فرشتگان که مرنفسهای خودرا ستمکارند .

۱۲- الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ أَنَا نَكُ مِيمِرَانِدَايْشَانِرَا
فرشتگانی که پاکیزه اند .

۱۳- أَعْبُدُوا اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ مَنِ پرستم خدائیرا که میسیراند
شمارا .

۱۴- وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَخُذُوا آفْرِيدَ شَمَارَا پَس
میسیراند شمارا .

۱۵- قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ بِكُوَايْ مَحْدَا (ص)
میسیراند شمارا فرشته مرگی که موکل بر شما است .

۱۶- وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا وَآكَرْبَمَائِمِ بَمِيرَانِدِنْدَا
آنرا که کافر شدند .

۱۷- اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا خَدَارِنْدَا نَفْسَهَا رَا هِنَكَم
رکش میسیراند .

۱۸- وَمِنْكُمْ مَن يَتَوَفَّى وَ مِنْكُمْ مَن يَرُدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعَمْرِ

و بعضی از شما میمیرد و بعضی از شما بارندل العمر میرسد .

۱۹- فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِسِ جُكُونِه شُود چُون
ایشانرا فرشتگان بمیرانند .

توفی در حدیث

۱- عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ دَخَلَ عَلِيٌّ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ فِي كَمِّكُمْ كَفَمْتُمْ
النَّبِيَّ قُلْتُ فِي ثَلَاثَةِ أَنْوَاعٍ سَحْوَلِيَّةٍ لَيْسَ فِيهَا قَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ
وَقَالَ لَهَا فِي أَيِّ يَوْمٍ تُؤَفِّي رَسُولَ اللَّهِ قَالَتْ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ .

از عایشه روایت شده است گفت ابابکر بر من داخل شد و گفت رسول
خدارا در چند جامه کفن کردید گفت در سه جامه سفید سحولیه (سحول به فتح
سین قریه ایست در یمن) و در آن عمامه و پیراهن نبود ابابکر گفت وفات
رسول خدا در چه روز بود گفت روز دوشنبه .

۲- عَنْ أُمِّ عَطِيَّةٍ قَالَتْ تُوَفِّيَتْ بِنِسْتِ النَّبِيِّ فَقَالَ لَنَا اغْسِلِيهَا ثَلَاثًا
از ام عطیه گفت دختر پیغمبر وفات کرد پس گفت برای ما سه مرتبه او را
غسل بدهید .

۳- إِنَّ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ تُوَفِّيَتْ أُمُّهُ وَهِيَ غَائِبَةٌ عَنْهَا فَأَتَى النَّبِيَّ
فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمَّي تُوَفِّيَتْ وَأَنَا غَائِبٌ عَنْهَا أَهْلُ بَيْتِهَا شَيْئِي
إِنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَنْهَا قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَتَى أَشْهَدُكَ أَنَّ حَائِطِي الْمِحْرَافِ
صَدَقَةٌ عَلَيْهَا مَادِرِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ وَفَاتَ كَرْدٌ وَسَعْدٌ غَائِبٌ مِنْهُ فَكَانَ
أَنْ آتَى خِدْمَتِ بَيْتِغَمْبَرِ عَرَضَ لِرَسُولِ اللَّهِ مَادِرِ مِنْهُ فَفَاتَ كَرْدٌ وَ مِنْ

غایب بودم آیا اگر صدقه بدهم برای آن نافع است پیغمبر فرمود بلی بعد سعد گفت شاهد میگیرم تو را که باغ خرما می من صدقه برای مادرم باشد.

۴- عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ الْأَنْصَارِيُّ وَكَانَ تَبِعَ النَّبِيَّ وَخَدَمَهُ وَصَحْبَهُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يُصَلِّي لَهُمْ فِي وَجَعِ النَّبِيِّ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ زُهْرِيٌّ كَفَتْ خَيْرَ دَادِ مِثْرَانِ بْنِ مَالِكٍ كَهْ خَادِمٍ وَصَاحِبِ بَيْغَمْبَرٍ بُوَدَ ائِنَّكَهْ اَبَا بَكْرٍ نَمَازِ خَوَانِدِ بَا عَرْمَدِ دَر مَرَضِيكَهْ بَيْغَمْبَرِيٌّ دَر اَن وَفَاتِ كَرْدِ .

و باید دانست که لفظ توفی در کتب حدیث بیشتر از هفت هزار مورد بمعنی میراندن استعمال شده است و ما در اینجا این چند حدیث را برای شاهد بر مدعی ذکر کردیم .

توفی در لغت

- ۱- منتهی الارب: توفی میراندن يقال توفى الله فلانا قبض روحه
- ۲- اساس البلاغه: تُوُفِيَ فُلَانٌ وَ تَوَفَّاهُ اللهُ و ادركه الوفاة يعنى الموت
- ۳- اقرب الموارد: توفى المدة بلغها واستكملت توفى الله زيدا قبض روحه توفى فلان مجهولا قبضت روحه و مات فانه المتوفى والمعبود المتوفى
- ۴- قاموس: توفاه الله قبض روحه ۵- تاج العروس: توفى فلان اذا مات
- ۶- لسان العرب: توفى فلان وتوفاه الله اذا قبض الله نفسه ۷- مزاج اللغة و توفاه اذا قبض روحه ۸- صحاح جرهرى: توفاه بمنى توفاه الله اى قبض روحه ۹- مختار الصحاح: وتوفاه الله اذا قبض روحه .

رفع در قرآن

۱- وَأَوْشِقْنَا تَرْفَعُنَاهُ بِهَا وَلِكَيْلَهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوِيَهُ وَاکر میخواستیم هر آینه بلند میکردیم او را بسبب علم و لکن

میل بسوی زمین و پستی کرد و پیروی هوای خود را نمود.

۲- فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمَاءُ

در خانه هائیکه رخصت داد خدا اینکه احترام شود و ذکر خدا در آن کرد

۳- إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ

بسوی خدا بالا میرود سخن پاک و عمل صالح بر میدارد و بلند میکند او را

۴- خُفَاةٌ رَافِعَةٌ یعنی روز قیامت گروهی را پست میکند و گروهی

را بالا میبرد و مرتبه میدهد.

۵- فِيهَا سُرُورٌ مَرْفُوعَةٌ یعنی در بهشت تختهای عالی رتبه گذارده

شده است.

۶- وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ یعنی در بهشت فرشهای عالی گسترده شده است

۷- فِي صُحُفٍ مُكْرَمَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ یعنی قرآن در صحیفه های

گرامی داشته شده و عالی رتبه و پاکیزه است.

رفع در حدیث

۱- التَّوَّاضِعُ لَا يَزِيدُ السَّعِيدَ إِلَّا رِفْعَةً فَتَوَاضَعُوا يَرْفَعْكُمْ اللَّهُ

یعنی تواضع شخص سعید را رفعت میدهد پس تواضع کنید تا خداوند

شمارا بلند کند.

۲- إِذَا تَوَاضَعَ الْعَبْدُ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ هُنكَامِيكِهِ
 عبد تواضع کند خداوند او را با آسمان چهارم بلندش میکند .
 ۳- إِنْ اللَّهُ يَرْفَعُ بِهَذَا الْقُرْآنِ أَقْوَامًا وَيَضَعُ بِهِ الْآخَرِينَ
 خداوند بتوسط قرآن اقوامی را بلند و عزیز میکند و اقوامی را پست
 و ذلیل میگرداند .

۴- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى الْمُبَاسِ يَعُوذُهُ فَدَخَلَ
 عَلَيْهِ وَالْعَبَّاسُ عَلَى سَرِيرٍ لَهُ فَأَخَذَ بِيَدِ النَّبِيِّ فَأَقَمَّهُ فِي مَكَانِهِ
 فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ رَفَعَكَ اللَّهُ يَا عَمُّ ابْنَ عَبَّاسٍ مِثْلَ رَسُولِ أَكْرَمِ بَعِيَادَتِ
 عباس آمد و عباس بر سریر نشسته بود پس از ورود رسول اکرم دست
 مبارکش را گرفت و بر جای خود نشانید پس از آن پیغمبر فرمود ای
 عم من خداوند ترا بلند گرداند .

۵- اللَّهُمَّ اَرْفَعْ لِي وَارْحَمْنِي وَارْفَعْ لِي خَدَايَا مَرَا
 بیامرزد و رحم کن و بلند مرتبه گردان و روزیم ده .

رفع در لغت

۱- لسان العرب- الرفع ضد الوضع وفي أسماء الله الرفع هو الذي
 يرفع المؤمنين بالاسعاد واوليائه بالتقرب والرفع تقریب الشیء بالشیء و
 فی التنزیل فرش مرفوعه مقر به لهم ومن ذلك رفعتہ الی السلطان ویقال
 نساء مرفوعات ای مکرمات .

۲- تاج العروس: رفع ضد وضع ومنه حديث الدعاء اللَّهُمَّ ارْفَعْ لِي

وَلَا تَضَعْنِي رَفَعْتَهُ إِلَى السَّلْطَانِ رَفَعْنَا رَفَعَهُ إِلَى الْحَاكِمِ رَفَعَا أَي قَرَبَهُ
 وَ قَوْلُهُ تَعَالَى رَافِعَهُ قَالَ الزَّجَّاجُ نَرَفَعُ أَهْلَ الْبَطَاعَةِ وَقَوْلُهُ تَعَالَى فِي بَيْوتِ
 أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرَفَعَ قَالَ الزَّجَّاجُ قَالَ الْحَسَنُ تَارِيْلُهُ أَنْ تَعْظُمَ وَمِنْهُ فَرَشَ
 مَرْفُوعُهُ أَي شَرِيفُهُ وَكَذَا فِي صَحْفِ مَكْرَمِهِ مَرْفُوعُهُ .
 ۳ - صِرَاحُ اللَّغَةِ: رَفَعْتُكَ زَرْدِيكَ كَرْدَانِيْدِنَ كَسَّ بِكَسِّي صَلْتَهُ بِأَلَى وَمِنْ
 ذَلِكَ قَوْلُهُمْ رَفَعْتَهُ إِلَى السَّلْطَانِ .

۴ - قَامُوسٌ: رَجُلٌ رَفِيعٌ رَجُلٌ شَرِيفٌ وَالرَّافِعُ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ هُوَ الَّذِي
 يَرْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْأَسْمَادِ وَأَوْلِيَاءَهُ بِالْتَقَرُّبِ .

۵ - أَقْرَبُ الْمَوَارِدِ: رَفَعَهُ إِلَى السَّلْطَانِ قَرَبَهُ ۶ - مَنْتَهَى الْأَرَبُ: رَفَعْتَهُ
 إِلَى السَّلْطَانِ رَفَعْنَا أَي قَرَبْتَهُ ۷ - سَحَّاحٌ جَوْهَرِيٌّ: الرَّفْعُ تَقْرِيْبُكَ الشَّيْءَ
 وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَفَرَشَ مَرْفُوعُهُ قَالُوا مَقْرَبَهُ لَهُمْ وَمِنْ ذَلِكَ رَفَعْتَهُ إِلَى السَّلْطَانِ

نتیجه

از این مقدمات بر سبیل استقراء که آن حجة موصل بتصدیق است
 ثابت شد که توفی و قبض و دفع هنگامیکه فاعل آن خدا باشد و مفعولش
 خلق در توفی بمعنی میراندن و قبض روح است و در کلمه رفع بمعنی
 رفع درجه است .

پس معنی آیه اینست که ای عیسی میمیرانم تو را و بعد از مردن روح
 را بالا میبرم و رتبهات را محترم میگردانم .

اختلاف مفسرین

مفسرین در فهم این آیه اختلاف شدیدی کرده اند و آراء متباین
 و اقوال متخالف پدیدار کرده اند و بر کلمه واحد اتفاق نتموده اند و ما

در اینجا آراء مفسرین با اشکالات وارد بر آنرا ذکر میکنیم تا دیگر جای شبهه نماند.

بعضی از مفسرین گفتند معنی انی متوفیک قابضك من الارض حیاً است یعنی ای عیسی تو را از زمین زنده قبض میکنم و رافعك یعنی بلندت میکنم و میآورم نزد خودم که فعلا عیسی با بدن جسمانی در آسمانست و بطلان اینقول از چند راه میباشد.

۱- اینکه این مفسر توفی را بمعنی قبض جسد گرفته و بهیچ وجه دلیلی از کتاب و سنت و لغت چنانکه قاعده تفسیر است نیآورده است.

۲- اینکه اگر کسی در کتب ادبیت تتبع کند در هیچ يك از آن شاهدی بر این معنی نمییابد بلکه شواهد بسیار برخلاف آن موجود است چنانکه ذکر شد.

۳- نسرین اعتراف دارند که ما دلیلی بر حیوة عیسی نداریم مگر احادیث نزول عیسی و این احادیث با اینکه موضوع و ساختگی است بایکدیگر هم متناقض میباشد چگونگی میشود با این اخبار بی سر و ته و دروغ و ساختگی آیات محکم قرآن را تأویل نمود و باید این اخبار موضوع ساختگی متناقض را که از یادگار خرافات عیسویت و مخالف با کتاب خدا میباشد طرح کنیم و بدیوار زیم چنانکه از شرع ایندستور بمان رسیده است.

۴- بنا بر این وجه لازم میآید که کلمه رافعك زیاد باشد چون وقتی که توفی را بمعنی قبض از زمین زنده گرفتیم دیگر لفظ رافعك معنی ندارد چون میگوید ای عیسی تو را از زمین زنده قبض میکنیم.

بعضی از مفسرین گفته اند معنی انی متوفیک منیمك است یعنی ای

عیسی تو را میخواهیم و بعد رفع با آسمان میکنم و متمسک میشوند بآیه مبارکه **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا** و همچنین بآیه مبارکه **هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ** و بطلان این وجه از چند راه است .

۱ - اینکه در آیه مبارکه **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهِ آَلَمَاتٍ وَيُرْسِلُ الْأَنْفُسَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى** **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** مراد از توفی در این آیه بمعنی قبض روح و میزاندست بقرینه **والتی لم تمت فی منامها** یعنی کسیکه بمرک حقیقی نمرده است او را خداوند در منامش بمرک مجازی میمیزاند پس در ذکر لفظ توفی با اقامه قرینه منام ثبیه بر اینست که قبض روح در نوم موت مجازست و دیگر اشاره بر اینستکه توفی در اینجا از معنی حقیقی نقل بمعنی مجازی شده است و معنی حقیقی توفی موت است .

معنی آیه: خدایتعالی قبض میکند نفس ها را هنگام مرگشان و نفسهایی که در خواب نمرده اند پس نگاه میدارد آن نفسی که مرگش حتم شده است و رها میکند نفسی را که مرگش حتم نشده تا اجل مسمی و مدت معهود بدرستی که در این هر آینه برای مردم متفکر آیه و نشانه است و اما آیه دوم **وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفِّيَكُمْ بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ** **ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنْفِخُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** .

این آیه مثل آیه سابق توفی بمعنی موت است بقرینه لفظ لیل و ثم یبعثکم و تنبیه است بر اینکه توفی بمعنی انامد و خواباندن نیست بلکه مقصود امانت و بعث بعد از امانت است تا دلیل بر بعث روز جزا باشد و موت مجازی بعث مجازی را دلیل بر موت حقیقی و بعث حقیقی قرار داده است اگر مراد به توفی در لیل خواباندن بود باید بعد از یتوفیکم بگوید ثم یوقظکم مقام ثم یبعثکم و این دلیل اضحی است بر اینکه توفی بمعنی مرگ است چون بعث متعلق بمرگانست و ایقاظ بنا بر آنست و مثل این استعاره در قرآن بسیار است.

معنی آیه: و اوست خداوندیکه میمیراند و قبض میکند روح شما را بسبب اینجا استعاره کرده توفی را از مرگ برای اینکه میان ایشان مشارکت است در زوال احساس و تمیز و ارفقاندن اعضاء از حرکت و کار و سرالنوم اخ الموت اشاره بهمین است و میدانند آنچه در روز کسب کردید پس شما را در روز ز خواب برانگیزاند تا هنگامیکه مرگ برسد پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ پس آگاه کنند شمارا در قیامت با آنچه عمل میکردید.

۲ - اگر شخص متبع استقرء کند میباید لفظ توفی بدون قرینه در هیچ جا بمعنی خواباندن نیامده است و علماء اصول گفته اند تبادل علامت حقیقت است و اقامه قرینه علامت مجاز میباشد حتی در شعر شاعری توفی بدون قرینه بمعنی نوم نیامده است هنگامی که فاعل خدا باشد و مفعول عید.

۳ - بنا بر فرض اینکه متوفیک بمعنی منیمک باشد باید این خواباندن وعده تازه ای مثل وعده های دیگر برای عیسی باشد و لازم میآید که تا زمان رفع نخواستار باشد و باید قائلین باین حرف و مقلدینشان معتقد

باشند که مسیح پیش از رفع هیچوقت نخواییده باشد و باید این وعده
بخواهاندن سابقه نداشته باشد چون اگر سابق هم میخواییده است تحصیل
حاصل لازم میآید و این فعل لغواست و نسبت او بخداوند حکیم جایز نیست
۴ - اگر این تأویل صحیح باشد واجب است در آیه مبارکه قَلَّمَا

تَوَفَّيْتَنِي كُنْتِ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ هم جاری باشد چون ماده لفظ
یکی است و اگر توفیتی را بمعنی خواهاندن بگیریم لازم میآید اولاً
نصاری مسیح را بعد از خوابیدنش او را خدا گرفتند نه پس از مرگش
بنا بر مذهب ماونه بعد از رفعش بنا بر مذهب معتقدین بحیاه عیسی و ثانیاً
باید معتقد باشیم که مسیح در مدت یکصد و بیست سال در مدت عمرش
چنانکه در خیر است نخواییده باشد مگر یکدفعه که نصاری کمره
شدند و فعلاً هم خوابست .

و بعضی از مفسرین گفته اند متوفیک بمعنی میتاک است عیسی مرد
اما مردم باقی نماند بلکه پس از سه روز یا هفت روز زنده شد و با جسد
عنصری با آسمان رفت و در آخر الزمان از آسمان نزول خواهد کرد و چهل
روز زندگانی میکند بعد میمیرد و نزدیک قبر رسول اکرم دفن میشود
و بطلان این قول از چند وجه است .

۱ - اینکه بر این قول هیچ وجه دلیلی از کتاب خدا و سنت
رسول (ص) نیست .

۲ - نصوص قرآن حکم میکند که هر کس مرد دنیا بر نمیگردد
چه اهل بهشت باشد یا اهل دوزخ و ما مبحث رجعت را کاملاً ابطال نمودیم
و کتاب اسلام و رجعت بقلم دانشمند محترم فرید تنکابنی کافی در ابطال
این موهوم است و ما در اینجا چند آیه در ابطال رجعت دنیا را نقل میکنیم

و خوانندگان را بکتاب مزبور حواله میکنیم .

۱ - آفَمَانَحْنُ بِمَعِيَّتِنِ الْآمُو تَتَنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمَعْدِيَيْنِ إِنَّ

هَذَا لَهُوَالْفَوْزُ الْعَظِيمُ این آیه مبارکه مقاله اهل بهشت است یعنی اهل بهشت بیکدیگر میگویند دیگر برای ما مرگی نیست مگر مرگ نخستین در دنیا و عذاب هم نخواهیم شد و این يك رستگاری بزرگ است این آیه صریح است بر این که برای انسان جز يك مرگ مردن دیگری نیست و قول بر رجعت لازمه اش دومرگ است پس قول بر رجعت مخالف با قرآنست

۲ - وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَّبَرُ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ

مِنَ النَّارِ این آیه مبارکه مقاله اهل جهنم است معنی : و بیروان علماء سوء و شیاطین هنگامیکه خود را در عذاب شدید می بینند میگویند ایکاش ما دنیا بر میگشتیم و از متبوعین و علمای سوء بیزاری میجستیم همچنانکه ایشان از ما بیزار گشته اند همچنان خداوند بآنان نشان میدهد کردارهایشان را که جز حسرت چیز دیگری برای ایشان نخواهد بود و این اهل جهنم هیچ وقت از آتش خارج نخواهند شد .

و بر طبق همین مضمون که اهل عذاب آرزوی رجعت و برگشتن دنیا را میکنند و جواب یأس داده میشوند آیه مبارکه قُلُوْا اِنَّ لَنَا كَرَّةً

فَتَكُوْنُ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ یعنی ایکاش دنیا بر میگشتیم و مؤمن میشدیم

و نیز آیه مبارکه اَوْ تَقُوْلُ حِيْنَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ اَنَّ لِيْ كَرَّةً فَاَكُوْنُ

مِنَ الْمُحْسِنِيْنَ یعنی هنگامیکه گناهکار عذاب را می بیند میگوید

ایکاش بدبیا بر میکشتم و از میکو کاران میشدم .

۳ - كَيْفَ تَشْكُرُونَ بِاللّٰهِ وَكُنْتُمْ اَنْفٰۤا فَاَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ

ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ یعنی چگونه کافر بخدا اولاد میبشود

و حال آنکه شما مردگان بودید یعنی اجسامی بودید که آرا حیات نبود

پس زنده گردانید شما را بفض روح در ابدان پس خمیخوادند شما را در وقت

انقضای آجال پس دیگر باره زنده گردانید شما را در دفع سو و پس بسوی

خدا بازگشت خواهید نمود؛ در این آیه مبارکه هر موت و دو حیات

مقرر فرموده و بهیچ وجه اسمی از رحمت بلیغی در آن نیست .

۴ - قَالُوا رَبَّنَا اٰمَنَّا بِتَقْدِيرِكَ وَاَحْيَيْتَنَا لِنَقْبَلِ فَاَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا

فَقَهَلْ اِلَىٰ خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ این آیه مبارکه مثل آیه سابق که دوموت

و دو حیوة را بیان میکند که مراد از امانه اول حال نطفه است که آرا

میراند و در دنیا زنده کرد پس از آن میراند آرا بموت دوم پس از آن

زنده کرد او را برای بعثت؛ معنی آیه گویند کافران ای پروردگار ما

دومرتبه ما را میراندی و دومرتبه زنده کردی آیا برای ما زاهی هست که

از عذاب دوزخ خارج شویم .

۵ - وَ حَرَامٌ عَلٰی قَرِيْبَةٍ اَهْلِكُنَّاهَا اَنْتُمْ لَا يَرْجِعُونَ یعنی قریه ای

را که هلاک کردیم برگشت بدبیا نخواهند نمود .

۶ - اَلَمْ يَرَوْا كَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُوْنِ اَنْتُمْ اِلَيْهِمْ لَا تَرْجِعُونَ

وَ اِنْ كُلُّ كَلِمَةٍ اَجْبِجْ كَدَيْتُمْ اَشْكُرُونَ یعنی آیا این مردم نمیدانند

که آنها مه زمان قرون گذشته را که ما پیش از ایشان آملی سرآ هلاک

کرده ایم بسوی دنیا نخواهند رجعت کرد و تحقیقاً همه افراد بشر از گذشته و آینده در نزد ما یعنی در قیامت حاضر خواهند بود .

۷ - حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ وَقَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ یعنی کفار و فقیکه مشرف بر مرگ شدند و تا اندازه‌ای از حقیقت امر آگاهی یافتند متذکر بی ایمانی و زبان کاری خود شده و در نتیجه حسرت و ندامت آنان را فرا گرفته سپس با حالت نائر از خدا تقاضای رجعت بدنیا میکنند میگویند پروردگارا مرا بدنیا برگردان شاید عمل صالحی کردم و آنچه را که از من ترك شده بجای آوردم خدا تقاضایان را بطور استبعاد و در نهایت شدت رد کرده میگوید هرگز روی دنیا را نخواهید دید رجعت و برگشتن بدنیا کلمه ایست که تنها اینان قائل بآن هستند و بهیچ وجه درخور جواب دادن و گوش دادن نیست در جلو ایشان برزخ است تا روز قیامت .

از این آیات محکمات واضح شد که کسی که مرد بدنیا بر نمیگردد و عیسی که مرد بعد از سه روز یا هفت روز بدنیا برنگشته است و همچنین عقابندی که غلّاه از شیعه دارند و میگویند پیغمبر و ائمه بدنیا رجعت میکنند و همچنین شیخین و عثمان و معاویه و یزید بدنیا بر میگردند و علی و اولادش از آنان قصاص میکنند این آیات رد آنرا میکند .

سبحان الله خیلی جای تأسف است که مسلمانان مراجعه بقرآن نمیکنند و بهیچ وجه تدبیر در آن ندارند و یک سلسله خرافات امم گذشته را وارد در اسلام کرده و باو صورت دین میدهند و اسلام و قرآن را مقتضح میکنند ۳ - از وجوه ابطال این قول : موتی که مفسر برای عیسی قائل شده

خالی از این نیست یا بعد از استیفاء اجل مقدر مسیح است یا پیش از آن بنا بر این که بعد از استیفاء اجل باشد یعنی اجلش سر رسید و وفات نمود مسلماً رفع روحانی خواهد بود نه جسمانی و اگر مرگ پیش از استیفاء اجل عیسی بود این حرف مخالف با محکم قرآنست که میفرماید
مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ

و بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه چنین گفته اند یا عیسی انی مَتَوَفِيكَ وَ رَأْفُكَ فرض تقدیم و تأخیر کرده اند باین طریق انی رافعك الان ال السماء ثم منزلتك من السماء الى الارض ثم مميتك بعد النزول یعنی ای عیسی تو را رفع با آسمان میکنیم بعد تو را از آسمان بزمین میفرستیم پس از نزول تو را می میرانیم بظلال این معنی از چند راه است .

۱ - این که هیچ مؤمنی حق ندارد بدون دلیل در آیات خدا تصرف کند و تقدیم و تأخیر در کلمات قائل شود و کتاب خدا را تحریف کند چنانکه خداوند یهود را بواسطه این عمل مذمت فرمود چنانکه میفرماید
وَ يُخَذِّرُ قُلُوبَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَنْ مُوَاظِعِهِمْ جَوْفَ يَهُودِ كَلِمَاتٍ تُورِثُهَا مِنْ جِلْدِ
خود حرکت میدادند و بهوس خود معانی آنرا تغییر میدادند و این تقدیم و تأخیری که مفسر قائل شده است همان عمل یهود میباشد و مسلماً حرام و افترای بخالق جهانست .

۲ - بنا بر این معنی يك نحو اعتراض بر فصاحت و بلاغت قرآنست که خداوند نتوانسته عبارت صحیح بدون تقدیم و تأخیر اداء کند نعوذ بالله
من غضب الله .

۳ - بنا بر این تفسیر لازم میآید معطوف علیه معطوف باشد و آنچه

که معطوف است معطوف علیه و این اشد شناعة است بخصوص در کلام رب العالمین .

۴ - لازم میآید تقدیم معطوف بر معطوف علیه با دخول حرف عطف بر معطوف علیه و اینهم جداً شنیع است .

واز آیات داله بر موت عیسی

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي
وَآيِي الْهَيْتِ مِنْ سُورِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا
لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ
مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي
بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ
فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ

شَهِيدٌ چون خداوند تبارك و تعالی پس از قبض روح و میراندن مسیح
بر او اعمال و افعال قومش را و مقاله نصاری در مسیح و مریم که معتقد به
به الهیت این دو بودند عرضه نمود و از مسیح همگی این اعمال و اقوال
را پرسش نمود که ای مسیح تو گفستی من و مادرم را خدا قرار دهی
مسیح از این باز پرس الهی باضطراب او فتاد و بدرگاه ربوبی عرض نمود .

۱ - سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ تَنْزِيهٌ مِيكُنْ

تورا نسزد که بگویم آنچه یزیکه گفتن آن سزاوار نبود .

۲ - إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ أَكْرَ إِنَّهَا كَقْتَهُ مِنْ بُوْد تُو دَانَسْتَهُ أَى .

خلق شدید عود خواهید نمود پس از آن فرمود اول شخصی که در آن روز لباس میپوشد ابراهیم است و در آن روز مردان از امت مرا میآورند بطور بد و سخت پس میگویم ای پروردگار من بداد اصحاب من برس پس گفته میشود ای پیغمبر تو نمیدانی بعد از تو چه کارها کردند پس میگویم چنانکه عبد صالح عیسی گفت مادامیکه در میان آنان بودم مواظب و شهید بودم و هنگامیکه مرا مراندی تو نگهبان بودی و تو بر امر خیری شهیدی.

اگر در این حدیث شریف دقت کامل شود واضح میگردد که چگونه شهادت داد رسول خدا بوفات مسیح هنگامی که کلمه فلما توفیتی را برای نفس خود استعمال کرد چنانکه مسیح استعمال کرد و بدیهی است که رسول خدا وفات فرمود و قبر مبارکش در مدینه منوره موجود است پس از این بیان که رسول خدا واقعه خود و واقعه مسیح را يك واقعه قرارداد ممتی توفی در آیه فلما توفیتی معلوم شد و مسلم شد که بمعنی میراندن است نه معانی تراشیده شده ای که در لغت عرب اصل صحیحی ندارد و اگر معنای توفیتی رفع بآسمان زنده یا جسم عنصری بود باید پیغمبر ما با جسم عنصری بآسمان رفته باشد چون رسول اکرم نفس شریف خود را با عیسی در کلمه توفیتی شریک کرد.

و رسول اکرم اکتفای باین نمود و فرمود لو کان موسی و عیسی حین ما و سعهما الا اتباعی اگر موسی و عیسی زنده بودند قدرت نداشتند مگر اینکه مرا متابعت کنند: و این حدیث شریف را ابن قیم در مدارج السالکین و ابوالفداء در تفسیرش و شیخ عبدالوهاب شرانی در یواقیت و جواهر و شیخ اکبر محی الدین در فتوحات و شیخ ابن حجر ذکر نموده اند

واذ آیات دالت بر وفات مسیح

وَمَا قَدَّأَوْهُ وَمَا صَلَّبُوهُ وَلَكِنَّ شُبُهَةَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا .

وجه استدلال باین آیه اینستکه عیسی هنگامی که ادعا کرد من مسیح موعود در توریه هستم نصاری ایمان آوردند اما یهود او را تکذیب نمودند و یهود در توریه خوانده بودند که منتبئی را باید کشت و هر کس را بدار آورزند ملعونست و خداوند او را زلف نخواهد نمود و این عقیده در آنان راسخ بود که هر مصلوبی ملعونست بنا بر این برای تکذیب و ملعونیت مسیح و عدم رفع روحانی آن مگری نمودند و بحیله شرعی متوسل شدند باین که مسیح را کشته و بدارش بیاورزند تا کذب و ملعونیت و عدم رفع روحانی او بحکم توریه ظاهر گردد و باسطلاح منطق شکل اولی تشکیل دادند باین ترتیب مسیح بن مریم مصلوب است و هر مصلوبی ملعون و غیر مرفوع بخدا میباشد پس عیسی (نمودن الله) ملعون و مرفوع بخدا نیست .

خداوند در این آیه مبارکه تکذیب این مقاله را کرده است و برای رفع بهتان یهود از مسیح فرمود وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَّبُوهُ یعنی مسیح را نکشتند و بدار نیابختند برای اینکه باو وعده فرموده بود که انی متوفیک من ثورا میمیرانم بحتف انف نه بقتل و صلب و لَكِنَّ شُبُهَةَ لَهُمْ یعنی ولکن مشتبّه شد این مطلب در نظرشان و اختلاف کردند بسنی گفتند او را

کشتیم و بدار آویختیم و بعضی گفتند نکشتیم و بدار نزدیم و **إِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ كَسَانِيكِهِ** در قتل و صلب مسیح اختلاف کردند لفظی شك منه در مسئله قتل و صلب در شك اند **مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتَّبَاعَ الظَّنِّ** بقتل مسیح علم ندارند مگر متابعت ظن و **مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا** و **يَقِينًا** مسیح را نکشتند تا ملمونیت و عدم رفع روحانی او ثابت شود **بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ** بلکه خداوند بمسیح رفعت روحانی عطاء فرمود و او را بلند مرتبه کرد تا بعهد خود وفا کرده باشد و آن عهد انی متوفیک است .

و در سابق معلوم شد که هنگامیکه فاعل رفع خدا باشد و مفعول آن یکی از مردم معنایش منحصر بر رفع روحانی است و غرض از یهود که عیسی رفع نشده است رفع جسمانی نیست بلکه رفع روحانیت است که ملمونیت باشد پس میان مفاد صلب که ملمونیت است و مفاد رفع روحانی که قرب به حق است تناقض خواهد بود و هنگامیکه صلب ثابت نشد که ملمونیت است ثابت میشود رفع روحانی که مفادش قرب به خدا است چنانکه این معنی مقتضی کلمه بل ابطالیه است .

و همین سر مسئله است که خداوند کشته نشدن و دار نرفتن عیسی را ذکر نمود و تبرئه کرده مسیح را از آنچه یهود گفتند و گرنه هیچ ضرورتی داعی نبود بر اینکه قصه عدم صلب را ذکر کنند کشته شدن برای انبیاء نقص و کسر شان نیست و چه بسیار انبیاء را در راه خدا کشتند مثل یحیی و ذکریا و امثال آن .

و از آیات داله بر وفات مسیح

مَا الْمَسِيحُ بِنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ
أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا بِالطَّعَامِ يَعْنِي مَسِيحُ بِنُ مَرْيَمَ بِيغمبر است مثل
انبیائی که پیش از او مردند و مادرش صدیقه بود و طعام میخوردند .
در این آیه مبارکه خداوند موت عیسی را بطریق استقراء ثابت میکند
باین بیان که آنچه از عوارض بشریه برای انبیاء عارض گردید عیسی را
نیز عارض شد و یکی از عوارض مرگ است پس عیسی مرده است چنانکه
انبیای سابق مردند و نیز این آیه خدائی عیسی را بموت و خوردن طعام
باطل میکند و بنا بر تقدیر حیوة عیسی مدعی نقض میشود و آنچه قرآن
خراب کرده تشدید میگردد و آنچه نصاری در حق عیسی و مریم قایل
شده اند ثابت خواهد شد اعاذنا الله منه .

و از آیات داله بر وفات مسیح

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ
أَمْوَاتٌ غَيْرَ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ یعنی و آنانکه جز خدا
اورا بالوهیت میخوانند از مسیح و مریم و عزیر اینان چیزی را نمیتوانند
بیافرینند و حال این که خود اینان مخلوقند و اینان مردگانند و زندگان
ندستند و نمیدانند چه هنگام مبعوث خواهند شد و این آیه اشاره بشکل
اولست باین طریق مسیح معبود نصاری من دون الله است و هر معبودی
میت است پس مسیح میت است .

بطلان استدلال به آیات بر حیاة مسیح

قائلین بحیات مسیح استدلال بآیاتی کرده اند و ما در اینجا آیات را ذکر کرده و وجه بطلان آنرا بیان میکنیم.

۱ - وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَبْلَ مَوْتِهٖ .

بر این آیه استدلال کرده اند بحیوة عیسی و پایه استدلال را بر دو اصل قرار دادند اول اینکه لیؤمنن موکد بنون تأکید ثقیله است و بر قول نحوین معنی مضارع را منحصر در استقبال میکند دوم اینکه ضمیر به و موته راجع بعیسی بن مریم است و این معنی را بخاری در صحیحش از ابوهریره نقل میکند معنی آیه یعنی هیچ يك از اهل کتاب نیست مگر پیش از مردن عیسی بآن ایمان میآورد حاصل اینکه اولاً عیسی زنده است و دلیل بر آن لفظ قبل موته است و ثانیاً اینکه همگی اهل کتاب در زمان آینده بعیسی ایمان میآورند و دلیل بر آن نکره در سیاق نفی و نون تأکید است و مراد از زمان مستقبل نزول عیسی است چنانکه احادیث نزول بر این مطلب دلالت دارد این منتهی دلیلی است که طرفداران حیات عیسی بآن استدلال میکنند .

مفسرین در مرجع ضمیر به و موته اختلاف کرده اند بعضی گفتند ضمیر موته باهل کتاب بر میگردد اما ضمیر اول که به باشد راجع بخدا است یعنی همه اهل کتاب پیش از مرگشان ایمان بخدا میآورند بعضی ضمیر به را بقرآن بر میگردد و بعضی بمحمدص بر میگردد و مآل همه یکی است بجهت ایمان بخداوند تمام نمیشود مادامی که ایمان بجمیع رسل نیاورند و ایمان به محمدص مستلزم ایمان بعیسی است و بعضی گفتند هر دو ضمیر به عیسی بر میگردد از این اختلاف مفسرین ثابت شد که آیه

محمل الوجوه و ظنی الدلاله است نمیشود آنرا دلیل قطع گرفت چون وقتی احتمالات پیدا شد استدلال باطل است چنانکه گفته‌اند اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال .

اکنون در مقدمات استدلال نظر میکنیم تا صحت و سقم آن معلوم گردد؛ میگوئیم قاعده مقرر در نحو اینستکه نون تا کید معنی مضارع را منحصر در استقبال میکنند نه بطوریکه مستدل گفته است چون تنقیح این قاعده اینستکه صیغه مضارعی که مشترک میان حال و استقبال است هنگامی که نون تا کید با وصلح شود متعین برای استقبال است و اگر لام تا کید ماضی بآن شد متعین برای حال خواهد بود این قاعده قدیم و مستمر و بر زبان کودکان جاری و در کتب نحو نوشته شده است اما در کتب نحو نیست که مضارع و قتیکه مصدر بلام تا کید شد و نون تا کید با وصلح شود بمعنی استقبال خواهد بود و هر کس مدعی این معنی باشد بر او است که ثابت کند .

و تحقیق در این مسئله اینستکه مضارع مؤکد بلام و نون برای استمرار است بجهت اینکه نون مقتضی استقبال است و لام مقتضی حال و مسلم است اینکه صیغه واحد در فهم واحد ممکن نیست دو معنی متضاد را افاده کند پس لامحاله ادات استقبال و حال لغو میگردد و چون ترکیبی نیست برای حفظ از لغویت و عمل بدلیلین حتی الامکان صیغه برای استمرار خواهد .

پس از این بیان واضح شد اینکه آیه لیؤمنن جمله خبری نیست بلکه انشائیست چنانکه بیضاوی و کشاف و ابوسعود و غیر اینان از مفسرین تصریح کرده‌اند پس این آیه اخبار ز استقبال نیست و بنا بر این استدلال باین آیه بر حیوة عیسی بهیچ وجه صحیح نخواهد بود .

اما ارجاع ضمیر به وموته بعیسی بن مریم چنانکه مفاد مقدمه دوم از استدلال بود این نیز هم صحیح نیست بجهت اینکه اگر فرض کنیم همه یهود بعیسی ایمان میآوردند پیش از موت عیسی لازم میآید اینکه بنی اسرائیل تا زمان نزول عیسی زنده و سالم باشند چون ایمان همه اهل کتاب موکول بحیات عیسی تنها نیست بلکه موقوف بحیات تمام کفار بنی اسرائیل از اول زمان تا روز قیامت است و با این هم واجب است عیسی تا روز دین زنده باشد و از مسلمات و بدیهیاتست که بسیاری از یهود مردند و دفن شدند و ایمان بعیسی نیاوردند بنابراین چگونه است میآید که گفته شود یهود ایمان بمسیح پیش از مرگ مسیح میآوردند پس معلوم شد که این معنی باطل است و از این جهت در تفسیر مظهري میگوید ارجاع ضمیر وموته بعیسی ممنوع است و حدیثی هم دال بر این معنی نیست و این قول را ابوهریره گمان کرده است .

پس تأویل صحیح اینست که گفته شود ضمیر به راجع به بیان سابق است یعنی واقعه قتل و بدار آویختن مسیح و ضمیر دوم که موده است راجع باهل کتاب میباشد یعنی هیچ يك از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگ خود ایمان میآورد بعدم قتل و صلب و شاهد بر این معنی قرائت ابی بن کعب است که این آیه را باین طریق قرائت نمود

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنُنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِمْ سِوَى فِيهِمْ فِي اتِّقَانِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ فِي فَضَائِلِ الْقُرْآنِ مَيَّكُودِي كَهْ قَصْدِ أَزْ قِرَائَتِ شَاذِهِ تَفْسِيرِ قِرَائَتِ مَشْهُورَةٍ وَ تَبْيِينِ آئِنْتِ وَأَبِنْ فِي قِرَائَتِ تَابِعِينَ مُسْلِمِ اسْتَكْ قِرَائَتِ آتَانِ مُفَسِّرِ خَوَاهِدْ شَدْ چَه بَرَسَدْ بَه بَزْرِكَانِ اصْحَابِ بَخْصُوصِ أُبِي كَه رَسُولِ اَكْرَمِ فِي حَقِّشْ فَرَمُودِ اَقْرَأْكُمْ اُؤْبِي وَ نَبِيْ فِي حَدِيثِ مُتَّفَقِ عَلَيْهِ اسْت

قال رسول الله ان الله امرني ان اقرء عليك القران قال الله سماني لك قال نعم قال و ذكرت عند رب العالمين قال نعم فذرفت عيناه .

و از آیات مستدله بر حیات مسیح

قول خدایتعالی وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْيَدِ وَ كَهَلَا وَ مِنْ الصَّالِحِينَ

جمعی باین آیه استدلال بحیات مسیح کرده اند که عیسی در کاهواره سخن گفت و بعد از نزول از آسمان که سن کهولت است نیز سخن میگوید .

اگر این آیه کریمه را بهیئت ترکیبی آن با قطع نظر از معنی بطنی و مرخرفی که ذکر کرده اند توجه کوچکی شود بهیچ وجه اشاره بمطلب ایشان ندارد چه برسد که دالت قطع داشته باشد بجهت اینکه منطوق عبارت اینست که عیسی در حال صباوت در مهد سخن گفت و حال کهولت هم سخن گفت و از معنی بعربیق لزوم استفاده میشود که عیسی نمرود تا پیر شد و در تفاسیر و تواریح ثابت است بر اینکه عیسی بکهولت رسید و بوحی و نبوت سخن گفت و تبلیغ رسالت ربش را نمود از کجای آیه صعود و نزول آن و تکلمش را ثابت میکنند .

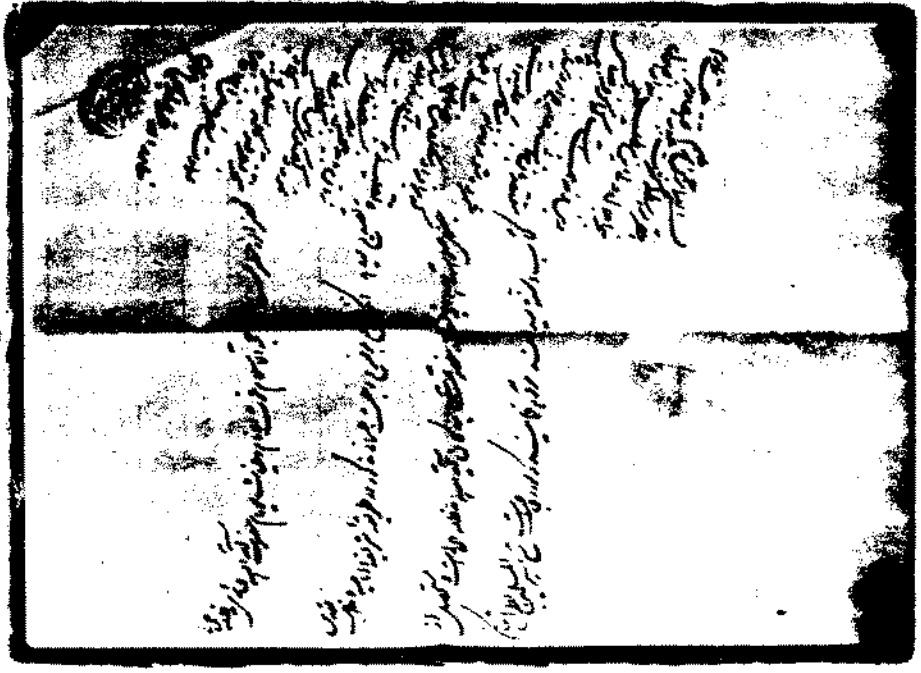
و از آیات مستدله بر حیات مسیح

قول خدایتعالی وَ إِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَادِرٍ تَأْوِيلُ

آیه مفسرین اختلاف کرده اند بعضی گفتند ضمیر انه راجع بقرآنست و بعضی گفتند راجع به محمد است و بعضی گفتند راجع بعیسی است که مراد تولد آن بدون پدر است یا نزول از آسمان و کسانی که قایل بحیات عیسی هستند بوجه اخری استدلال میکنند که مراد نزول از آسمان است و این استدلال هم تمام نیست چون آیه محتمل معانی مختلف است و

در میان اهل علم شایع است که اذاجاء الاحتمال بطل الاستدلال بلی
اگر امتناع وجود دیگر ثابت شد این وجهیکه باو استدلال میکنند
صحیح خواهد بود علاوه بر این فلا تمترن بها دلیل قطع است بر این که
ارجاع ضمیر بعیسی که مراد نزول او از آسمان باشد ممتنع است بجهت
اینکه آیه مبارکه در مورد تهدید است و تهدید صحیح است هنگامی
که علامت قیامت واقع شده باشد اما پیش از وقوع علامت قیامت تهدید
معنی ندارد چون منکرین قیامت را افحام نخواهد نمود چون برای
منکرین جایز است که بگویند علامت که یافت نشده چگونه تهدید
صحیح است .

و اقرب بصواب اینست که مرجع ضمیر مسیح است و مراد از آن
زائیده شد او است پس پدر چون در تواریخ ثابت شد که فرقه صدوقیه
از یهود پیش از ولادت مسیح منکر قیامت بودند پس برای ازاله شبهه
از آنان فرمود و اِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ دَلِيلٌ بِرَ اَيْنَ قَوْلِهِ
تعالی وَ لِنَجْمِهِ آيَةٌ لِلنَّاسِ وَ كُنْ اَمْرًا مُّضِيًّا وَ صواب اینست که
ضمیر راجع بقرآنت چون قرآن متکامل اثبات قیامت بواضح ترین
راهها است که هیچ کس را شك برآی او نخواهد بود . وَ صَلَّى اللهُ عَلَيَّ
سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ .



مقدمه

بهترین ضامن بقا و راستگوترین معرف مردان بزرگ آثار آنالست . هنگامی که اثر سودمند و برجسته‌ئی از مرد بزرگی در دست باشد نه میتوان او را مرده پنداشت و نه حاجتی به تعریف خصائل و فضائل او است . بسیارکسان هستند که ارسطو و بوعلی و مولوی و فردوسی و سعدی یا «وات» و «ادیسون» را بخوبی میشناسند یعنی با آثارشان آشنايند ولی شاید از صد یکی هم ندانند که این بزرگان کی و کجا تولد یافته ، چگونه زیسته ، چه وقت و چگونه بدرود حیات گفته اند .

معهذا و با اعتراف باین نکته از دو جهت خود را موظف میدانم در آغاز این رساله شرحی به‌عنوان مقدمه در باره زندگی و فضائل و آثار مؤلف عالی‌قام آن بنگارم . یکی از آنجه که دوستان بزرگ برداشتمندم به اینای این وظیفه مأمورم کرده اند ، و دیگر از آنرو که استاد بزرگوارم مرحوم شریعت سنگلجی مؤلف این رساله و رسائل و کتب دیگر حقی عظیم از حیث تعلیم و تربیت برنگارند ، دارد و عظمت این حق معنوی بقدری است که اگر تا پایان زندگی هم شرح فضائل او گویم و نویسم به ادای آن موفق نخواهم شد .

هنگامیکه به‌نگاشتن این مقدمه مأمور شدم يك مطالعه اجمالی در صفحات چاپ شدهٔ محوالموعوم کردم و بار دیگر در دل بر شجاعت و صراحت لهجه و احاطه و اطلاع استاد ارجمند آفرین گفتم . بنظر من عالیترین صفات و فضائل برای يك مرد بزرگ علم و احاطهٔ او در این حال شهادت و صراحت

و نبات قدم و پشتکار او در باره معلومات خویشتن است که بطور کلی این صفات را به «عمل» تعبیر میتوان کرد. علم در جهان بمعنی مطلق «دانستن» زیاد وجود دارد و بگمان من ارزش برای آن قائل نمیتوان شد؛ چیزی که بسیار کمیاب است و ارزش بی انتها دارد عمل به علم یعنی علمی است که با «توانستن» همراه باشد. بسی مشکل است که آدمی چیزی را بداند و دانسته خود را بمقام یقین و ایمان برساند و برای گفتن و اعمال و تبلیغ آن همت و شجاعت داشته باشد. نه فقط در جامعه ما بلکه در همه جوامع بشری هنوز جهل واقعی بر علم حقیقی فزونی دارد و هر شعله علم و فضیلت مواجّه با فضاهاى بیکرانى مملو از ظلمت جهل و غفلت است. چراغ علم آرام آرام میسوزد و نور میافشاند ولی در ظلمات جهل ر نادانی طوفان های هولناک بر میخیزد و به خاموش کردن نور میکوشد چه بسا ازین چراغ ها که جمال خویشتن را با حجاب های ضخیم و تیره می پوشانند و از حمالات امواج ظلمت میگرزند، گوشه سلامتی بر میگزینند و بی اعتناء به غوغای جهل و اگر اهل یقین باشند فقط درون خود را روشن میکنند و اگر با از مرحله شک بیرون نگذاشته باشند اشعه بی فروغ و بی جداسلی هستند که پخش نشده نابود میشوند. در این میان چراغ حقیقی آنست که در مقابل هجوم ظلمت ها بر تابش و نور افشایی بیفزاید و از سوختن درون خود نهراسد، مقاومت کند و ضعف و تنور بخورد راه ندهد. صد بار در مقابل حالات هولناک ظلمت خم شود و باز سر راست کند و سرانجام آثار روشن و نمایانی از نور افشایی خود در میان ظلمت ها باقی گذارد. این چراغ عالم آراء همان مرد دانشمندی است که به دانش خود یقین دارد، به مقتضای آن عمل میکند، حقیقت را هر چه تلخ تر باشد و هر قدر با موهومات عوام و خرافات جهال مابین باشد

و آنها را به مخالفت و عناد برانگیزد میگوید، گر بیان گمراهان را که به بیغوله‌های کثیف و مهلك جهل و ضلالت خو گرفته‌اند و بیهای جان نیز حاضر بترك آن نیستند میگیرد و بطرف نور و رستگاری و سعادت راهبریشان میکنند و برای ایفای این وظایف بترك به زیور صراحت لهجه و شجاعت آراسته است.

مرحوم شریعت سنگلجی از اینگونه مردان بترك بود و مسلماً گزافه نگفتند کسانی که ماههای اخیر پس از رحلت استاد بترك گفتند و نوشته‌اند که قرنها خواهد گذشت و دیگر چنین مردی در عالم اسلام بوجود نخواهد آمد.

در همین رساله کوچک که شاید در میان آثار ممتاز مرحوم شریعت در درجه دوم یا سوم اهمیت باشد شواهد مسلمی از اندازه علم و اطوار و میزان شهامت و صراحت لهجه و حق‌گوئی او می‌توان یافت. مندرجات این رساله با صراحتی کم نظیر يك سلسله خرافات و موهومات را که صدها سال بوسیله مفسرین و روحانی‌نمایان بی اطلاع مؤلفین پرمایه و گویندگان جاهل یا معترض در اتمام مغز و قلب عوام الناس و بلکه اکثر افراد طیفه متوسط و عالی ریشه دوانیده بود ناپود میسازد و دامن اسلام و قرآن را از تاویلات زیان‌بخش و تمبیرات سوئی که با عقل سلیم جور نیاید و سلاحی بدست دشمنان و مخالفین اسلام میدهد پاك میکند و حقایق امور را با دلائل معقول و تردید ناپذیر باز میگوید.

شاید بنظر آسان آید وای در حقیقت بی اندازه مشکل است که يك فرد در مقابل هزاران نفر تهی مغز و کم مایه و میلیون‌ها نفر معتقدین متعبد و چشم و گوش بسته و گمراه، حقیقتی را با صدای بلند بگوید و با عبارات آشکار بنویسد و خطا بطلان بر هزارها کتاب غلط و گفتار ناروای بکشد

پس خوانندگان محترم بمن حق میدهند که این فضیلت مرحوم شریعت را بزرگتر از همه فضائل او شمردم و بیش از نگاشتن تاریخچه زندگی او بشرح این موضوع پرداختم.

اما زندگی استاد فقید را در چهار کلمه «تقوی و علم و افاضه و مجاهده» خلاصه میتوان کرد و با نهایت تأسف ازین چهار کلمه يك کلام دیگر نیز حاصل شد که در دوران ما میتوان آنرا نتیجه منطقی و معقول آن کلمات شمرد و آن «رنج و ملالت» بود ولی دل باین نکته خوش باید داشت که نصیب همه بزرگان دانشمند و متقی و مجاهد در زندگی چیزی جز رنج و ملال نبوده است. بدبختانه يك اثر بزرگ این رنجوری و ملالت بی پایان مرگ نابهنگام استاد بزرگ بود که هنگام رحلت ینش از ۵۳ سال نداشت.

مرحوم شریعت در سال ۱۳۱۰ هجری قمری مطابق ۱۲۷۱ هجری شمسی در تهران در خاندان علم و تقوی تولد و پرورش یافت. پدرش مرحوم حاج شیخ حسن سنگلجی و جدش مرحوم حاج رضاقلی از اعانام فقهها و زهاد و روحانیون دانشمند و پاکدامن و شیجاع عصر خود بودند و آثار و احوالشان نزد اهل دانش و فضیلت معروف است. مرحوم حاج شیخ حسن در تربیت و تعلیم پسران ارجمند خود (که متأسفانه پس از مرگ نابهنگام مرحوم آقا محمد مهدی سنگلجی دو هفته پس از رحلت برادر بزرگ خود جز حجة الاسلام آقای محمد سنگلجی کسی از ایشان باقی نمانده است) جدیت و اهتمام بسیار کرد بطوری که هر سه در آغاز جوانی مقدمات را بیایان رساندند و بتحصیل علوم عالیه پرداختند. مرحوم شریعت در تهران در محضر بزرگترین دانشمندان عصر خود درس خواند در فقه از مرحوم حاج شیخ عبدالنبی مجتهد نوری، در حکمت از مرحوم میرزا حسن کرمانشاهی، در کلام از مرحوم حاج شیخ علی متکلم نوری

در عرفان از مرحوم میرزا هاشم اشکوری و نیز درین علوم و رشته های دیگر از استادان بزرگ استفاده کرد. هنگامی که باتفاق برادر خود آقای آقا محمد سنگلجی به نجف اشرف مشرف شد فضل و احاطه اش مورد تحسین و اعجاب استادان و مدرسین بزرگ قرار گرفت. پس از بازگشت بتهران مرحوم شریعت به مطالعه دقیق در کتب و آثار حکما و فلاسفه و طبیعیون و اهل منطق و کلام غرب بپرداخت و تماس با دانشمندان بزرگ ممالک اسلامی و عربی پیدا کرد و دامنه معلوماتش با این دروس و مطالعات وسعت بسیار یافت و بمرحله جامعیت بی نظیری رسید بطوری که در علوم ماوراء الطبیعه و همچنین در فقه و شرایع صاحب نظر گردید و فرید عصر خود شد. محاضرات و مباحثات او با بعضی دانشمندان بزرگ شرق و غرب و نمایندگان مسیحیت و بعضی از رجال و جهانگردان اروپائی و امریکائی نزد اهل اطلاع معروف و موجب شگفتی و تحسین است.

قبل از عزیمت به نجف اشرف، مرحوم سنگلجی منبری برای موعظه و خطابه و تدریس داشت، این منبر نخست در حدود سی سال قبل در حجره ای از مدرسه سنگلج با حضور چند تن از دوستان و همدرسان تشکیل شد و بصورت مباحثه درسی بود ولی بتدریج قوت یافت و بدرون مسجد مرحوم حاج شیخ حسن سنگلجی منتقل گردید و عده بیشتری با استفاده از آن پرداختند، عزیمت بنجف اشرف موجب تعطیل این محفل شد و پس از چهار سال و اندکی در سال ۱۳۴۰ هجری قمری بلافاصله پس از بازگشت آقایان سنگلجی از نجف تشکیل یافت و با سرعت رو بتوسعه رفت.

دوازده سال قبل مستمعین این خطبات که از آغاز امر در شب های پنجشنبه ایراد میشد بقصری زیاد شدند که مسجد گنجایش نداشت و

بهتت مرحوم شریعت و کمک دوستان و اهل خیر و احسان مسجد دار التبلیغ اسلامی در محل همان مسجد در کدر تقی خان ساخته شد . پنج سال قبل در نتیجه خرابی سنگلج باز هم همت و پشتکار و علاقه مندی استاد بزرگ موجب بنای مسجد دار التبلیغ کنونی در خیابان فرهنگ تهران گردید و پس از آنکه استاد بزرگ به کعبه مشرف شد و علاوه بر ادای مراسم دینی تماس بیشتری با دانشمندان حجاز و مصر و غیره یافت و به تهران بازگشت و با حرارت و مجاهدت بیشتری به تبلیغ و تربیت پرداخت گوشه‌ئی از همان دار التبلیغ بود که در روز ناسوعای سال ۱۳۶۳ هجری قمری (مطابق با ۱۵ دی ماه ۱۳۲۲ شمسی) آرامگاه فقید سعید گردید :

این زندگی ۵۳ ساله در میان تقوی و بزرگواری و مناعت و جوانمردی جریان یافت و همواره با دانش و مبارزه همراه بود ، در شرح فضائل معنوی و اخلاقی مرحوم شریعت سنگلجی جا دارد که کتابها نوشته شود و نگارنده بسی خوشبخت و سرفراز خواهد بود اگر بتواند سعی خود را درین راه بپایان رساند و کتابی را که درین باره نگارش یافته است طبع و نشر کند . ولی اینک نمیتوانم از گفتن این نکته خود داری کنم که مرحوم شریعت در تمام مدت عمر خود صالح و پاکدامن ، درستکار و خوش رفتار مهربان و خلیق ، فدائی دوستان و خیرخواه دشمنان ، مشفق و منعم ، وطن دوست و نو عبور زیست و بر فراز اینها همه مردی حقیقه موحد و واقعاً مسلمان بود ، توحید او هم عقلی و علمی و هم وجدانی و قلبی بود ، خدا را میپرستید ، عاشق حقیقی او بود و با این عشق معنوی اوچ زهد و پارسائی میزیست لقمه شبهه نمیخورد و منت دونان نمیپر کمتر نیمه شبی بود که گوش آسمان سناجات و راز و نیاز عابدانه او نشنود و چشم ستارگان اشک عاشقانه او را ببینند .

وضع محیط و جریان زندگی کنونی از نظر مادی بر او سخت گرفت ولی این مرد توانا در مقابل همه سختی های مادی با دو سلاح فوی و درخشان یعنی قناعت و عزت نفس مقاومت میکرد و در عین حال توفیق دستگیری و انفاق و بذل و گشاده دستی بدست آورد زیرا باید اعتراف کنم که در مدت عمر خود من فقط یک نفر را دیدم که اینار بنامش میکرد، نانی را حکاک مورد احتیاج خود او برد به گرسنه های میبخشید و یگانه پیراهن خود را بر تن برهنده میپوشاند و آن استاد فقید شریعت سنگلجی بود.

همچنانکه گفتم اگر بخواهم وارد در شرح خصوصیات زندگی استاد بزرگ شوم و این سر مشق نورانی صلاح و انسانیت را بنامت میبخشم سازم باید این مقدمه کوچک را به کتابی بزرگ میداد سازم. بنا برین سخن را بهمین جا پایان میدهم و از خدا میخواهم که برادران دینی را هم مهربان عزیزم بیش از پیش از آثار بیمانند استاد توانا که تا کنون چند جلد آن یعنی یکتاپرستی و کلید فهم قرآن مکرر و طبع رسیده و مورد حسن استقبال بی نظیری شده است استفاده کنند و دوستان و شاگردان فقید سعید توفیق نشر کتاب های دیگر او مخصوصاً مقایسات و دوره فلسفه و بیانات او را بدست آورند و نیز از خدای متعال همزبان با همه دوستان خود خواستارم که برادرانش مند مرحوم شریعت حجة الاسلام آقای آقا محمد سنگلجی را که فعلاً دنیا را مسامی فقید را گرفته اند و پسران ارجمند فقید سعید آقایان آقا محمد باقر سنگلجی و آقا عبدالله سنگلجی را با سلامت و طول عمر به تعقیب مجاهدات برادر و پدر بیهستای خود موفق و مؤید فرماید.

تهران ۱۰ فروردین ۱۳۲۳

حسینقلی مستعان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**